



می‌شود یک ناراضی متنفذ، یک مخالف سیاسی، کسی که از بیعت خلیفه وقت سرباز زده است امویان با این مخالف سیاسی چگونه برخورد کردند؟ آن وقت می‌توانیم قضاوت بکنیم. منطبق هر کدام را با همدیگر مقایسه بکنیم و ببینیم قرآن کریم در این زمینه چه فرموده است.

اولین پاسخی که به ذهن ما متبادر می‌شود این است که بگوییم، امام حسین (ع) نهی از منکر کرد. امام (ع) امر به معروف و ناهی از منکر بود و می‌خواست انحرافات جامعه فاسد آن روز را اصلاح کند. این پاسخ دوستداران حسین (ع) است. اما حاکمان آن روز که آن افعال شنیع را انجام دادند نه حسین را مصلح می‌دانستند نه کار او را امر به معروف و نهی از منکر می‌شمردند. راستی اگر فعل واحدی را گروهی اصلاح بداند و گروهی دیگر اضلال و فساد بداند چه باید کرد؟ دین چه راه حلی را ارائه کرده است؟ دومین پاسخ به سؤال از ابعاد حقوقی فعل حسینی "محرابه" است. محارب به لحاظ لغوی یعنی کسی که به جنگ برخیزد. آیا حکومت اموی حسین بن علی را محارب می‌دانست، اگر محارب می‌دانست چه می‌توانست در مورد او انجام دهد. پاسخ سوم به سؤال یاد شده "بغی" است. آیا امویان حسین بن علی را باغی می‌دانستند؟ بغی یعنی سرکشی. یک واژه دینی است که در قرآن کریم هم به کار رفته است. اگر حسین را باغی قلمداد می‌کردند دین چه مجازاتی برای او قرار داده است. پس حداقل سه ما سه واژه را با همدیگر بررسی خواهیم کرد. محارب، باغی و ناهی از منکر، این سه عنوان چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟

۶. حق بیعت نکردن با حکومت

امام حسین بیش از همه خود نهفتش را به بلیغ‌ترین شیوه معرفی کرده. توضیح داده، تبلیغ کرده که من چه می‌گویم، چه می‌خواهم؟ زیباترین عبارتی که امام (ع) در مورد معرفی خودش به کار برده زمانی است که مقدمات نهضت در حال تکوین است. رجب سال - ۶۰ زمانی که معاویه می‌میرد و یزید به قدرت می‌رسد. در صلحنامه‌ای که بین امام حسن مجتبی علیه‌السلام و معاویه بن ابی سفیان منعقد شده بود این شرط آمده بود که معاویه حق ندارد برای بعد از خود کسی را جانشین تعیین کند بلکه مردم تکلیف جانشین را تعیین خواهند کرد. معاویه این شرط را نقض کرده است. برای اولین بار در طول تاریخ اسلام خلیفه‌ای فرزند خود را به عنوان خلیفه بعدی نصب کرده است. یعنی به شکل سلطنت موروثی. پس اولاً این که مطابق رسم آن روز جهان اسلام می‌باید در صورتی که نسی از جانب خدا و رسول نرسیده بود به رأی مردم یا حداقل رأی مهاجرین و انصار، رأی اهل حل و عقد مراجعه می‌کرد. معاویه این نکته را زیر پا گذاشت. ثانیاً نیامده فردی را انتخاب کند که فی‌الجمله تدبیری، فضلی، صلاحیتی داشته باشد، آمده فرزند ناسالم خودش را بر جامعه تحمیل کرده و کوشش کرده برای او بیعت بگیرد. پیک به همه جا فرستاده که یزید بن معاویه به قدرت رسیده و همه با او بیعت کنند.

اولین سؤال این است. آیا در یک حکومت دینی بیعت کردن با خلیفه، بیعت کردن با حاکم الزامی است یا نه؟ اگر فردی بیعت نکرد با او چه باید کرد؟ آیا بیعت نکردن معصیت است؟ آیا بیعت نکردن جرم است؟ بین معصیت و جرم فرق است، یکی نیستند. چیزی ممکن است معصیت باشد، ممکن است

سال ۱۴۲۳ (ه. ق.) است ۱۳۶۲. سال از سال ۶۱ هجری می‌گذرد. در این ۱۳۶۲ سال ما محبان اهل بیت در این مجالس تعلیم دینی را آموخته‌ایم. در این مجالس با راه امام حسین آشنا شده‌ایم. اما این نهضت ابعاد مختلف دارد. در این ۱۳۶۲ سال علیرغم آنچه که گفته شده است انگار هنوز نگفته فراوان است. یک نهضت باید ابعاد متعددی داشته باشد تا کهنه نشود. هر بار که ما به قضیه حسین (ع) و یاران او می‌نگریم می‌بینیم هنوز نکات بدیع و جدید فراوان است. جامعه دینی جامعه‌ای است که دغدغه دین داشته باشد، جامعه‌ای است که بخواهد مشکلات خود را با روش‌ها و ضوابط دینی حل کند.

حسین بن علی (ع) یک مخالف سیاسی در سال ۶۱ هجری بود و با او کردند آنچه کردند. قطعاً با منطق شیعه که حسین (ع) را امام منصوب بر حق می‌داند امویان کاری بسیار زشت کردند. زشت‌ترین کار ممکن را. اما اگر فرض کنیم کسی حسین را امام معصوم نداند، صرفاً او را فردی بداند که علیه حکومت وقت قیام کرده است با او چه باید کرد؟ با مخالف سیاسی چگونه باید برخورد کرد؟ آیا اصولاً مخالف سیاسی حقی دارد؟ چه حسین بن علی باشد چه غیر او. این حداقل حقوق کجاست؟ در مورد امام حسین هیچ حریمی رعایت نشد. او را به ناجوانمردانه‌ترین و فجیع‌ترین شکلی کشتند. زن و فرزندش را به اسارت گرفتند، اموالش را غارت کردند. بر جنازه کشتگان اسب راندند. تاریخ سراغ ندارد که این گونه سبانه و درنده خویانه با قومی با این منزلت برخورد کنند. حسین چه کرده بود؟ آیا تعلیم دینی در هر مذهبی چنین امری را بر می‌تابد یا نه؟ چه در نصوص شیعه چه در نصوص اهل سنت و اصولاً به لحاظ دینی آیا چنین مواجهه‌ای در مورد کسی - چه حسین چه غیر حسین - رواست؟

حسین یک مخالف سیاسی بود. اکنون با جزئیات بیشتر افعالی را که ایشان انجام داد بررسی می‌کنیم تا ببینیم هر یک از کردار امام حسین به لحاظ حقوقی و فقهی آیا جرم محسوب می‌شود؟ اگر بنا به قریابتی از قریابت و مذهبی از مذاهب جرم و معصیت شمرده می‌شود مجازات او چیست؟ و اگر غیرحسین هم چنین کرد به لحاظ حقوقی، فقهی، قرآنی، روایی یا دینی به او چه اطلاق می‌شود؟ عنوان او چیست؟ یعنی کسی که به شیوه حسین کاری را انجام بدهد به او چه می‌گویند؟ بی‌شک آن رژیم که در مقابل حسین (ع) بود، یک رژیم کاملاً باطل بود. آیا می‌توان منطق دینی را ارائه کنیم، در هر رژیمی که خود را دینی و عادل می‌داند، چه ما او را دینی و عادل بدانیم چه ندانیم منطق مواجهه و مقابله با مخالفین سیاسی چگونه است؟ اگر صرفاً بگوییم که آن رژیم و نظامی که حسین بن علی (ع) با او مقابله کرد ناحق بود سختی درستی گفته‌ایم، اما می‌پرسیم: آیا شما در طول تاریخ نظامی سراغ دارید که خود را ناحق اعلام کرده باشد؟ بگردید، تفحص کنید در طول تاریخ پس از اسلام یا در طول تاریخ پیش از اسلام، در این کشور یا در هر کشور دیگر. در جامعه دینی با در غیر جوامع دینی، من به یاد ندارم که هیچ حکومتی خود را باطل اعلام کرده باشد، خود را ناحق و ظالم دانسته باشد. در طول تاریخ حکومت‌ها خود را حق اعلام کردند، هیچ حکومتی نپذیرفته است که ظالمانه و باطل بوده است - چه حکومت معاویه، چه حکومت یزید، چه حکومت اموی، عباسی و عثمانی و غیر از اینها، در طول تاریخ حکومت‌هایی که واقعاً دینی، عادلانه و برحق بوده‌اند همچون حکومت امام علی علیه‌السلام بسیار اندک بوده‌اند. پس صرف ادعای حکومت‌ها برای حقانیت کفایت نمی‌کند، ما ضابطه‌ای می‌خواهیم تا ببینیم آیا حکومت‌ها حقتند یا باطل.

این گونه هم نیست که همیشه یک حکومت صد در صد حق باشد، مثل حکومت امام علی علیه‌السلام یا یک حکومت صد در صد باطل باشد مثل حکومت یزید بن معاویه. در طول تاریخ حکومت‌ها معمولاً آمیزه‌ای از حق و باطل بوده‌اند. اشتباه غالب این است که مسایل را بسیار ساده می‌کنیم. همواره خود را حق مطلق می‌بینیم و طرف مقابل خود را باطل مطلق فرض می‌کنیم. همانطور که من می‌توانم خود را حسینی بدانم کسی که غیر از من فکر کند نیز می‌تواند خود را حسینی بداند و جناح مقابل خودش را یزیدی اعلام کند. این تطبیق قریبتها و انطباق‌ها دو سویه است، شمشیر دولب است، نوعاً فارغ از صدر اسلام همواره حق و باطل به فرموده نهج‌البلاغه ممزوج شده‌اند و دشواری شناخت حق و باطل دقیقاً در همین نکته نهفته است. هیچ وقت حق به شکل سره و خالص و باطل به شکل خالص و کاملاً ناب مطرح نیستند. حق و باطل درهم آمیخته است. آیا دین و اخلاق حداقل حقوقی، برای مخالف سیاسی پیش‌بینی کرده است، که هر حکومتی - چه حق چه باطل - خود را ملزم به رعایت آن حداقل بداند؟ آن حداقل حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی چیست؟ این سؤال اهمیت فراوان دارد. به خاطر این که علی رغم این که ما همواره مدعی هستیم که حقیق، اما اکثر حکومت‌ها در طول تاریخ متأسفانه ناحق بوده‌اند. با توجه به این که در اکثر قریب به اتفاق سالیان پس از عاشورا حاکمیت ناحق و ظالم بر سر کار بوده است، پس سؤال از حداقل حقوق مخالف سیاسی سؤال هر روز و هر جای ما بوده و هست، نه سؤال یک روز و یک زمان و مکان خاص. آری کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا. یکی از سؤال‌های زنده عاشورا و کربلا سؤال از حداقل حقوق مخالف سیاسی است. اگر این حداقل مشخص باشد در آن صورت می‌توانیم بگوییم چرا این حقوق در مورد سیدالشهدا علیه‌السلام رعایت نشد و در زمان‌های دیگر آیا این حقوق رعایت می‌شود یا نه؟ و این که صرفاً حکومت‌ها خود را برحق بدانند، آیا دلیل می‌شود هر که با آنها مخالفت کرد لزوماً کاملاً بر باطل باشد؟

کاری که امام حسین انجام داد دقیقاً کدام عنوان فقهی، حقوقی یا قرآنی بر آن تطبیق می‌کند؟ و در نتیجه حکومت وقت به چه دستاویزی مشبث شد تا توانست این جنایات را مرتکب شود؟ ما می‌خواهیم دو روش را در مقابل هم با یکدیگر مقایسه بکنیم. آن دو روش عبارتست از: روش اموی برخورد با مخالف سیاسی و روش علوی یا روش حسینی یا روش اهل بیت در مواجهه با مخالف سیاسی. امیرالمؤمنین (ع) با مخالفین سیاسی خودش با افرادی که به عنوان برانداز در زمان او فعالیت می‌کردند چگونه برخورد کرد. دقیقاً در زمان امویان امام حسین علیه‌السلام به ادبیات سیاسی

حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی

(مطالعه موردی نهضت عاشورا)

محسن کدیور



بر نمی‌تابد. از دیدگاه اموی هر کسی که در جامعه زندگی می‌کند مجبور است که با حاکمیت از در اطاعت دربیاید. یعنی امویان مخالف سیاسی را بر نمی‌تابند و مردم را بین نوکری و خروج، بین ذلت و قیام وادار به انتخاب می‌کنند. در حالی که منطق علوی به صراحت اعلام می‌کند: می‌توانی در جامعه من زندگی بکنی، اما مرا هم قبول نداشته باشی. این که من و تو امروز به یا علی گفتن خودمان افتخار می‌کنیم و معتقدیم آزادی سیاسی که در جامعه علوی بوده است بی‌سابقه و کم‌نظیر بوده به واسطه این امور است. در زمانی علی بن ابیطالب (ع) حق مخالفت سیاسی را بر رسمیت می‌شناخت که در هیچ جای دنیا چنین کرامتی مشاهده نمی‌شد.

وقتی که مروان بن حکم به ولید بن عتبه می‌گوید اگر بیعت نکردند گردنشان را قطع کند، امام حسین می‌فرماید: **آلله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام**، از قد بلیت الامه براغ مثل یزید" استرجاع می‌فرماید. استرجاع، انالله و انا الیه راجعون متعلق به زمانی است که مصیبت عظمایی اتفاق افتاده باشد. حاکمیتی مانند یزید برای اسلام یک مصیبت عظماست. باید فاتحه اسلام را خواند. چرا؟ زیرا امت مبتلا شده است به راعی، چوپان و حاکمی همچون یزید بن معاویه. صریحاً ذکر می‌کند من بیعت نمی‌کنم. من حاضر به دست دادن با حاکمیتی مانند یزید نیستم. محمد بن حنیفه از برادران امام حسین است. فردی است صادق و پاک‌نهاد، او به امام توصیه می‌کند که این راه عاقبت خوشی نخواهد داشت. بمان، امام نکته‌ای را تذکر می‌دهد که در بحث ما نهایت اهمیت را دارد. می‌فرماید: **"یا اخی، واللله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا ماویء لهما بایعت یزیداً"**. به خدا قسم اگر در دنیا هیچ ملجأ و ماویء و پناهگاهی پیدا نکنم، با یزید بیعت نمی‌کنم. یعنی از ابتدا مشخص است که چه در مدینه باشد چه نباشد هر جا باشد امام به این نتیجه رسیده است باید نشان بدهد که اسلام واقعی با این شیوه نمی‌تواند کنار بیاید. وقتی می‌خواهد از مدینه خارج شود و به مکه برود، آن زمان، زمان حج است. امام حج به جا نیاورده مناسک را، از نیمه رها می‌کند و به سمت عراق رهسپار می‌شود.

قبل از مهاجرت به عراق امام حسین وصیتی به محمد بن حنیفه نوشته است که این وصیت تابلو اهداف حسینی است. متن وصیت این است: **آئی لم اخرج بطراً ولا اشرأ و لا مفسداً و لا ظالماً** من خروج نکردم برای خوشگذرانی و خودخواهی. مسأله، مسأله شخصی نیست، من با یزید عداوت شخصی ندارم. من برای افساد یا برای ظلم هم خروج نکردم. **آئما خرجت لطلب الاصلاح فی امت جدی**. من می‌خواهم امت جدم پیامبر را اصلاح کنم. حسین اصلاح طلب بود. هر چند اصلاح طلبی که ما امروز به عنوان روش بکار می‌بریم مقابل روش انقلابی و خشن است. یعنی اتخاذ راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی برای پاک کردن جامعه از استبداد و خودکامگی در مقابل روش‌های خشن و راه‌های زورمدارانه اصلاحی که امام حسین ذکر می‌کند اصلاح به معنای عامش است. من احساس می‌کنم که جامعه دینی منحرف شده است. جامعه فاسد شده است. جامعه از آن صراطی که پیامبر تعیین کرده، کنار کشیده است. آمده‌ام که جامعه را به سر جای خودش برگردانم، به این معنا همه پیامبران اصلاح طلب بودند. **آریدان امر بالمعروف و انهی عن المنکر**. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم. چه منکری اتفاق افتاده است؟ ظلم، تجاوز به حقوق مردم، حاکم دینی فسق و فحور می‌کند، شراب می‌خورد، لپو و لعب می‌کند، اما بالاتر از آن، یزید حقوق مردم را رعایت نمی‌کند. به جان و مال و ناموس و آبروی مردم تجاوز می‌کند. لذا من می‌خواهم این منکر بزرگ را از جامعه حذف بکنم. **آریدان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابیطالب**. می‌خواهم به روش جد و پدرم علی بن ابیطالب سیر کنم. یعنی در پنجاه سال این شیوه پیامبر منتفی شده، عملاً منسوخ شده، شیوه علی دیگر رعایت نمی‌شود، شیوه پیامبر فراموش شده من می‌خواهم آن شیوه را بر پا دارم.

اما به تدریج خلافت نبوی به سلطنت اموی تبدیل شد. باید کسی مانند حسین برخیزد اعلام بدارد که این خلافت، آن خلافت ساده و بی‌ریای پیامبر نیست. وقتی که پیامبر در جمعی نشست بود و فردی که پیامبر را نمی‌شناخت وارد می‌شد می‌گفت کدامتان محمد بن عبدالله (ص) هستید؟ اینگونه نبود که پیامبر وجه مشخص و متمایزی از بقیه داشته باشد. حالا خلیفه در کاخ می‌نشیند. دربان دارد. قراول و یساول دارد. اینها کجا، روش پیامبر کجا؟ حسین (ع) آمده است تا این شیوه را از جامعه حذف بکند. امام حسین در نامه‌ای برای اهل بصره می‌نویسد: **آنا ادعوک الی کتاب الله و سنه نبیه، فان السنه قداهبیت و الیدعه قداحبیت**. من شما را به کتاب خدا و روش پیامبر دعوت می‌کنم. سنت مرده است و بدعت احیا شده است. یعنی در جامعه‌ای که آن روز حسین زندگی می‌کرد به منکر امر می‌شود و از معروف نهی می‌شود. احیای بدعت، کشتن سنت و روش‌های پیامبر، شیوه زمامداری پیامبر مرده است، باید برایش فاتحه خواند و در مقابلش بدعت‌ها، امور خلاف سنت پیامبر زنده شده است. پس قضیه اول این بود که امام بیعت نکرد. در روش اموی، بیعت نکردن جرم است. فارغ از معصیت او کاری به آخرت ندارد. به آخرت اعتقادی هم ندارد. حسین بیعت نکرده است. باید یا او برخورد کرد.

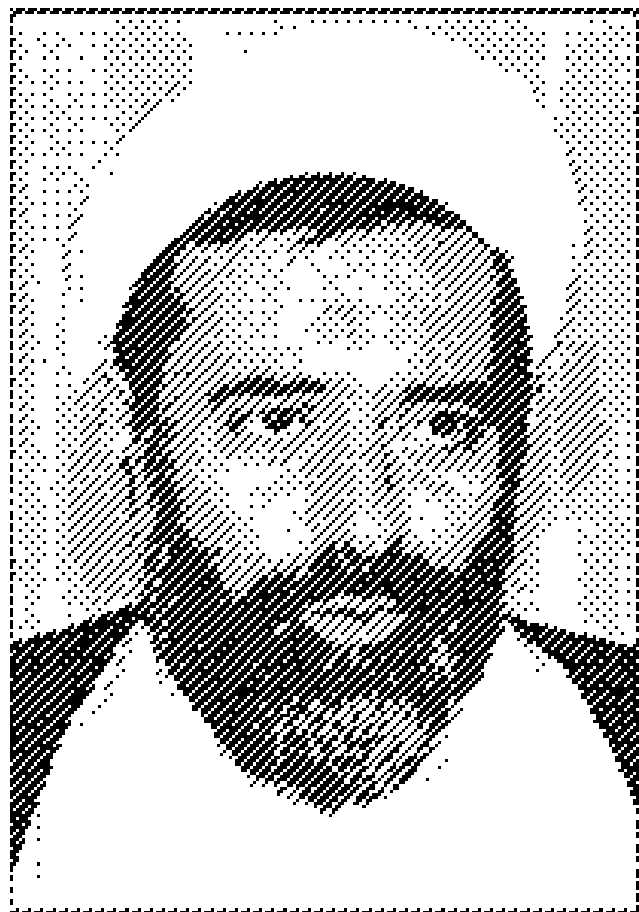
۳ اجابت دعوت ناراضیان برای تغییر حاکم ظالم
اما چرا امام (ع) از مکه بیرون می‌آید؟ یک قضیه دومی است. در اینجا اهل کوفه، که فراوان شنیده‌اید. برای حسین بن علی نامه می‌نویسند، تعداد نامه‌ها بسیار زیاد است و امام حسین را به شهر خودشان دعوت می‌کنند. می‌گویند ما نیز خلاف یزید بن معاویه را قبول نداریم. ما رهبر می‌خواهیم. تو رهبر ما باش. ما در رکاب تو با یزید خواهیم جنگید. عبدالله بن عباس امام را بر حذر می‌دارد که اینان به پدر و برادر تو خیانت کردند، به تو نیز وفا نخواهند کرد، لذا امام مسلم بن عقیل را می‌فرستد تا بیازماید آیا مضمون این نامه‌ها صحت دارد یا نه؟ در مرحله اولی که مسلم امکان نوشتن برایش هست به امام حسین می‌نویسد، بله، من آمده‌ام اینجا افرادی که پشت سر من به نماز ایستادند چند هزار نفر هستند. امام از این به بعد در قالب کسی که از او دعوت کرده‌اند تا به جای خلیفه مسلمین حکومت را به دست بگیرد دارد اقدام می‌کند. فی الواقع نامه‌هایی به دست او رسیده است که در عرف سیاسی دعوت به خروج علیه حاکمیت و دعوت به براندازی محسوب می‌شد پس مرحله اول بیعت نکردن بود. اما مرحله دوم

همان چیز که معصیت است جرم نباشد. معصیت آن است که عقاب اخروی داشته باشد. جرم آن است که مجازات دنیوی در پی داشتن باشد. اگر حاکم بر حق باشد، فردی که با بیعت نکرده باشد قطعاً معصیت کرده است. در آخرت سزای عمل خودش را خواهد دید. اما آنچه که ما به لحاظ حقوقی دنبالش هستیم این است که آیا بیعت نکردن با حاکم، بیعت نکردن با خلیفه جرم است؟ واضح است که هر گناهی جرم نیست، لذا حد و تعزیر شرعی شامل بعضی معاصی است نه همه معاصی. حسین اولین قدمی که برداشت این بود که با یزید بیعت نکرد. در حالی که سیدالشهدا ده سال در زمان معاویه زندگی کرد. امام حسین عهدی را که بردارش امام حسن مجتبی با معاویه بن ابی سفیان بسته بود رعایت کرد. اما با یزید عهدی نسبت است، یعنی نکرده است تا مجبور باشد آن را رعایت بکند.

پس نخستین سؤال در حقوق مخالف سیاسی این است که آیا بیعت کردن، پذیرش حاکمیت دینی الزامی است؟ اگر کسی نپذیرفت جرم است یا نه؟

اگر حاکم بر حق باشد مانند امام علی بن ابیطالب، بیعت نکردن با او، معصیت است. اما بسنجیم که آیا علی بیعت نکردن با خود را جرم می‌دانست و مجازات می‌کرد؟ در زمان معاویه، آیا بیعت نکردن با حاکم اموی جرم بود یا نه؟ دو منطق در مقابل هم صف آرایی می‌کند. منطق علوی می‌گوید مردم آزادند، می‌خواهند بیعت کنند، می‌خواهند بیعت نکنند. اگر بیعت کردند، به فضایل آن حکومت نایل خواهند شد، از برکتش استفاده خواهند کرد، در آخرت هم مستوجب ثواب خواهند بود، اما اگر بیعت نکردند، خودشان محروم می‌شوند، اما هرگز تاریخ سراغ ندارد، علی و فرزندانش، احدی را به بیعت مجبور کرده باشند تاریخ سراغ ندارد که کسانی که با علی بیعت نکرده‌اند درمی از حقوقشان از بیت‌المال کسر شده باشد. آیا سراغ دارید که آنها که با علی بن ابیطالب بیعت نکردند به زندان رفته باشند؟ نام ببرید. بزرگان ما در تاریخ‌های دقیق خودشان وقایع آن عصر را ثبت کرده‌اند.

بزرگترین متکلم و فقیه امامی، ابن المعلم، فخر شیعه جناب شیخ مفید متوفای ۴۱۳ چندین کتاب در مورد مسایل امیرالمؤمنین (ع) نوشته است، یکی کتاب جمل، درباره جنگ جمل، دیگری کتاب النصره لسید العتره، یعنی نصرت و یاری سید عترت که امیرالمؤمنین باشد. او نام کسانی را که بیعت کردند، در صدرشان طلحه، زبیر و دیگران، و آن افرادی را هم که بیعت نکردند ذکر کرده. عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، سعد بن ابی وقاص، زید بن ثابت، مغیره بن سعد بن محمد بن مسلمه اینها به مرگ طبیعی مرده‌اند. هیچ کدام از این افرادی که با علی بیعت نکردند، با هیچ سختی در زمان امیرالمؤمنین مواجه نشدند. حقوقشان از بیت‌المال قطع نشد. یعنی عیناً مثل بقیه مردم، این منطق علوی، در طرف مقابل معاویه با حجر بن عدی و عمر بن حمق چه کرد؟ هر دو را به دار آویخت.



حسین بن علی در زمان یزید بن معاویه به بیعت مجبور می‌شود. چرا اما حسین از مدینه می‌گریزد؟ برای این که می‌بیند اگر در مدینه بماند او را به بیعت مجبور می‌کنند. منطق اموی، مخالف در بیعت را



نه علیه حاکمیت براساس یک نظریه سیاسی. اما اگر کسی بر مبنای یک نظریه سیاسی ولو باطل با حاکمیت وقت مقابله کرد این فرد باغی محسوب می‌شود. پس باغی با محارب متفاوت است. طلحه و زبیر مسلمان بودند، معاویه و سپاه شام مسلمان بودند، شهادتین گفته بودند.

نهروانی‌ها، خوارج هم مسلمان متعبد و خشکه مقدس بودند. بنابراین هر سه گروه مسلمان محسوب می‌شود. با همه اینها حاکمیت علی را نمی‌پذیرند. علی اولین کاری که می‌کند احتجاج کردن است. بحث کردن و کوشش برای قانع کردن است. زمانی جنگ آغاز می‌شود که این مرحله به پایان برسد. یعنی ببیند که دیگر مسأله با بحث و سخن و گفت‌وگو حل نمی‌شود. در برابر بغات هرگز حاکم حق ندارد جنگ را آغاز کند. لذا علی در هیچ زمانی آغاز کننده جنگ نبود. نه در جمل، نه در صفین، نه در نهروان، معنی این حکم آن است که مادامی که جریانی علیه حاکمیت اقدام مسلحانه نکرده، حکومت دینی حق ندارد علیه آن دست به سلاح ببرد و اقدام نظامی انجام دهد. مقایسه بکنید با جریان کربلا. اگر حسین بن علی از دید حاکمیت منحرف وقت باغی بود حاکمیت حق نداشت جنگ را آغاز کند. این حکمی است که امام علیه السلام رعایت کرد و این درس را برای همه حکومت‌های دینی باقی گذاشت تا باغی دست به سلاح نبرده است تا زمانی علیه او اقدام نظامی نخواهد کرد. اینها از سر اخلاق نیست. اینها قاعده الزامی فقهی ماست. تو حق نداری به آنها حمله بکنی. آنها باید حمله را آغاز بکنند. تو فقط دفاع می‌کنی. تو از حاکمیت دینی دفاع می‌کنی. نه اینکه به مخالفان هجوم می‌آوری. لذا علی بن ابیطالب در هیچ یک از جنگ‌های سه گانه حمله را آغاز نکرد. وقتی هم اصحاب می‌خواستند شروع بکنند می‌فرمود ما دفاع خواهیم کرد، بگذار آنها شروع بکنند. چه در جمل، چه در صفین، چه در نهروان.

نکته بعدی اینکه باغی هر کسی نیست. باغی کسی است که مقری داشته باشد. این مقر خارج از دسترس حاکمیت باشد در یک غار یا کوهستان در یک جنگلی، یک پادگانی جایی باشد که نظام نتواند به سادگی آنها را تحت فرمان خودش در بیاورد. این افراد باید متعدد باشند یک فرد نمی‌تواند بقی بوزرد. حتماً اجتماع می‌خواهد. گروه می‌خواهد، تشکیلات می‌خواهد پس باغی، یک تشکیلاتی است که مسلحانه علیه حاکمیت وقت خروج می‌کند. لذا اگر کسی صرفاً سخنرانی کند یا در انتقاد از حاکمیت بنویسد باغی محسوب نمی‌شود. کسی که با سلاح علیه حاکمیت بنویسد باغی محسوب نمی‌شود. باغی کسی است که با سلاح علیه حاکمیت وقت بنابر یک تئوری سیاسی قیام کرده باشد، این را در فقه می‌گویند "اهل الریبه" باشد "اهل التاویل" باشد نظریه‌ای پشت سر این مسأله خوابیده باشد پس باغی به صحنه سیاست و حکومت نظر دارد و با تشکیلات و نظریه و سلاح برای تغییر آن اقدام می‌کند اما محارب به صحنه امنیت و جان و مال و ناموس مردم چشم دوخته و فردی با جمعی با سلاح برای نفع شخصی اقدام می‌کند. باغی نوعی مجرم سیاسی است اما محارب نه. باغی کسی است که می‌خواهد حاکمیت وقت را مسلحانه عوض کند. یک نظریه دارد.

ممکن است هم دستش به خون کسی آغشته نشود، ممکن است هم بشود. خوارج نهروان چنین کردند، فراوان امنیت جامعه را هم بر هم زدند. افراد فراوان بی‌گناهی را هم کشتند. آیا ضوابط باغی از دیدگاه حاکمیت بر حسین بن علی (ع) صدق می‌کرد؟ آیا کاروان حسین مقری داشت؟ صرفاً از شهر دور می‌شد. خارج از شهر بود. اما هیچ مقر خاصی نداشت تعدادش هم به لحاظ کمی در حدی نبود که تهدیدی جدی به حساب آید. هفتاد و چند نفر در مقابل چند هزار نفر خطر آنچنانی محسوب نمی‌شود. اما حسین محبوب بود، پشتوانه جدی مردمی داشت. لذا حاکمیت وقت به شدت از او می‌ترسید. حاکمیت‌های فاقد پشتوانه مردمی از هر شخصیت محبوب مردمی واهمه دارند و به دنبال فرصت می‌گردند تا چنین شخصیت را از سر راه بردارند. شخصیت محبوب جانشین احتمالی است، پس نباید باشد. با اینکه امام حسین را ناهی از منکر می‌دانیم، فرض می‌کنیم از دیدگاه حاکمیت وقت بر حسین بن علی باغی تطبیق می‌کند. مجازات بغی در قرآن چیست؟ این نکته خیلی مهمی است. کسی که مسلحانه با تشکیلات علیه حاکمیت وقت اقدام کرده باشد یا او چه باید کرد؟ باید بعد از احتجاج به شیوه توافقی جنگ کنید. جنگ تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که آن افراد تشکیلاتشان متلاشی شود، پس هدف قتل افراد نیست. صرفاً متلاشی شدن آن تشکیلاتی است که علیه حاکمیت وقت اقدام کرده باشد، اگر در میدان جنگ اتفاقاً کشته شدند که هیچ، اما اگر غایب بدون کشتن پایان می‌یابد، باید چنین کرد، لذا حکم اعدام باغی خارج از میدان جنگ به عنوان حد شرعی نداریم. اگر تشکیلات شورشیان متلاشی شده باشد اسیران را نباید کشت و فراری‌ها را نباید دنبال کرد، مجروحین را نباید کشت و در هر صورت به زنان، کودکان، سالمندان نباید تعرضی شود، رقیب و بردرگی در اینجا معنی ندارد. هرگز آتش زدن خیمه و خانه، باغ، آب را مسموم کردن اجازه داده نشده است. اموال بغات به غارت نمی‌رود. اموال آنان محترم است. چون

فی الواقع تغییر خلیفه وقت است و عوض کردن او و اینکه فرد صالحی به جای این فرد فاسد به تخت بنشیند.

حکومت‌ها اقدام برای تغییر خود را تحمل نمی‌کنند و علیه آنها که خروج کرده‌اند اقدام می‌کنند، اما چه اقدامی؟ اگر تحمل نمی‌کند و این را جرم می‌شمارد چگونه با او برخورد می‌کند؟ پس مرحله دوم کار حسین بن علی دقیقاً شورشگری است. قیام است. قیام علیه حاکمیت وقت. در مرحله دوم علاوه بر اینکه با خلیفه فاسد بیعت نکرده است افرادی با او بیعت کرده‌اند تا او حاکم جهان اسلام گردد. یزید بن معاویه هم آنجا نشسته است. همچنان که این نامه‌ها به دست حسین می‌رسد، جاسوس دارد، می‌فهمد که این نامه‌ها در حال رفت و آمد است و برخی از کسانی که این نامه‌ها را می‌نوشتند نامه مشابهی هم برای یزید نوشتند یعنی کوفیات دورو، بخشی از آنان این گونه بودند. هم این نامه را امضا کردند، هم نامه مقابلش را. که اگر حسین پیروز شد با او باشند اگر یزید هم پیروز شد، نانی هم آنجا به دست آورند. امام در جواب اهل مکه، وقتی که حاکم مکه از او دعوت می‌کند که "یمان و به عراق نرو" جمله دیگری در معرفی نهضت خودش می‌گوید که در بحث ما دخیل است. "ما الایمان الا للعامل بکتاب الله و الاخذ بالقطب و الداین بالحق و الحلیس نفسه علی ذات الله" حاکم را معرفی می‌کند. حاکم اسلامی این صفات را باید داشته باشد. عامل به کتاب خدا باشد. به قرآن عمل کند. دوم به قسط و عدالت بین مردم عمل بکند. حق هر کسی را به او بازگرداند به حقوق احدی تجاوز نکند. سوم، حق و حقیقت مدار دینداری و اعمال او باشد و نکته چهارم پاکیزه و مہذب باشد. نفسش را در راه خدا حبس کرده باشد. شح نفس نداشته باشد. کینه شخصی با کسی نداشته باشد. شهوت نداشته باشد. تقوا داشتن یعنی ترمز داشتن.

عرب به ترمز می‌گویند وقایع. کسی که تقوا دارد وقتی با گناه مواجه می‌شود ترمز می‌کند و کسی است که گناه نمی‌کند. گرد گناه نمی‌چرخد. این جوابی است که به آن افراد می‌دهد.

پس امام حسین در مرحله دوم اقدامش یک شورشگر است سؤال این است: اگر کسی همچون حسین بن علی علیه حاکمیت وقت اقدام کرد، با توجه به اینکه هنوز حسین دست به سلاح هم نبرده است، صرفاً افرادی او را دعوت کرده‌اند و او این دعوت را اجابت کرده است با او چه باید کرد؟ قرآن چه می‌فرماید؟ فقه چه می‌گوید؟ آیا صرف اینک از فردی دعوت کرده باشند و آن فرد این دعوت را بپذیرفته باشد، بدون اینکه در جامعه اربایی ایجاد شده باشد، امنیت از بین رفته باشد، تا زمانی که امام حسین در مکه است و به سمت محسوب می‌شود، تا زمانی که امام حسین در مکه است و به سمت عراق رهسپار می‌شود هیچ اقدام نظامی انجام نداده است. اگر بگویم سلاح دارد، بله، همه افراد آن روز سلاح دارند، سلاح داشتن آن روز امری عادی است. مهم این است که آیا از این سلاح استفاده کرده یا نه؟ حسین تا زمانی که به عراق نرسیده هرگز دست به اسلحه نبرده است. اگر با منطق علوی بررسی کنیم، آیا این فعل، جرم محسوب می‌شود یا نه؟ برگردیم به زمان امام علی، ببینیم کسانی که علیه امیرالمؤمنین (ع) اقدام کردند، نه تنها بیعت علی را نپذیرفتند، بلکه روانه بصره شدند، مثل طلحه، مثل زبیر، مثل ام‌المؤمنین عایشه و بعد مرحله بعدی مانند معاویه، مرحله سوم مثل خوارج نهروان، این سه گروه که ناگتین و قاسطین و مارقین باشند و در چهار سال و نیم زمانی که امیرالمؤمنین زمام جامعه را بدست داشته، به سه جنگ خانگی علیه او اقدام کردند، اینها به زبان قرآنی چه گفته می‌شوند؟ یعنی کاری که اصحاب جمل، اصحاب نهروان و اصحاب صفین کردند، به زبان دینی به آن چه گفته می‌شود؟ اینها کسانی بودند که علیه حاکمیت وقت قیام کردند، شورش کردند. قرآن و فقه اینها را "باغی" می‌نامد.

۴- بغی و براندازی

بغی به معنای تجاوز است. باغی یعنی سرکش، متجاوز. باغی به زبان فقهی یعنی کسی که علیه حاکمیت وقت شورش می‌کند. بیعت را نمی‌پذیرد. مالیات نمی‌پردازد و علیه نظام موجود قیام می‌کند. با سلاح علیه حاکمیت خروج می‌کند. مسلحانه علیه حاکمیت وقت اقدام می‌کند. کاری که طلحه و زبیر در جمل کردند بغی بود. کاری که معاویه علیه حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) بغی بود. کاری که خوارج نهروان کردند هم بغی بود. پس هر سه گروه باغی محسوب می‌شوند. فقها برای مجازات باغی شرایط ذکر کرده‌اند. این بحث بسیار مهم است می‌باید ابتدا با باغیان مواجه کرد. احتجاج کرد. بحث کرد. کوشش کرد آنها را مجاب کند چه در واقعه جمل، چه در جریان صفین. نامه‌های متعدد امام به معاویه در نهج‌البلاغه آمده است تا تمام بهانه‌های واهی وی را با استلال روشن و جهت قوی نقض بر آب کند. خون عثمان را در آن زمان معاویه بهانه کرده بود. امام علی تذکر می‌دهد من از عثمان دفاع کردم. من هرگز به قتل عثمان راضی نبودم. تو در آن زمان که می‌توانستی کاری بکنی چرا نکردی؟

اولین قدم برای مقابله با بغات کار فکری کردن است. چون باغی کسی است که ظاهراً یا واقعاً بنابر تاول، بنابر شبهه، به زبان امروزی بنابر یک تئوری خاص با حاکمیت مخالفت می‌کند. فرق باغی با محارب در همین است محارب کسی است که سلب امنیت مردم می‌کند، هیچ تئوری و شبهه و نظریه‌ای هم پشت سرش نخواهد. دنبال نفع شخصی، زدی و راهزنی است، سارق و راهزن مسلح به زبان فقهی قرآنی محارب محسوب می‌شود. پس محارب علیه امنیت مردم برای نفع شخصی اقدام مسلحانه کرده





حسین تجاوز کار نبود، این حاکمیت بود که علیه او تعرض آغاز کرد. سپاهیان اموی فیه باغیه محسوب می شدند، بر اساس ضوابط مسلم دینی یزید قطعاً باغی بود. در واقع حاکمیت اموی مخالف را تحمل نمی کرد. لذا بلافاصله عدم بیعت را به خروج تعبیر می کند و از اطاعت نکردن بغی نتیجه می گیرد و بر مخالف یورش می برد

اینها مسلمانند. در جریان جنگ جمل اصحاب می پنداشتند زنان باقیمانده از رقیب کنیز محسوب می شوند. علی برافروخته گفت: عایشه کنیز کدامیک از شما خواهد بود؟ همه سرهایشان را پایین

انداختند و کنار رفتند. این افراد مسلمانند، در بغی دو طرف مسلمانند، لذا نه مالشان از مالکیت می افتد، نه زنان و کودکانشان به کنیزی و بردگی برده می شوند و نه نسبت به افرادشان تعرضی می شود. صرفاً تشکیلاتشان متلاشی می شود. نه برای آنها زندان پیش بینی شده، نه برای آنها حکم اعدام خارج از میدان جنگ به عنوان حد شرعی پیش بینی شده، اگر در جنگ کشته شدند، که هیچ، اما خارج از میدان جنگ قرآن، فقه و احکام ما پیش بینی نکرده است که افرادی که علیه حاکمیت وقت اقدام کرده اند، اعدام شوند، به صرف اینکه خروج کرده باشند.

برای حسین بن علی به عنوان مخالف حاکمیت حداقل حقوق مخالف رعایت نشد. حسین بن علی شخصیتی است که تن به بیعت با حاکمیت ظالم وقت نداده و قصد پیوستن به هوادارانش را دارد. اگر حاکمیت صرفاً مانع از این پیوستن می شد، کفایت می کرد، چون حسین بن علی مقری خارج از سلطه حاکمیت وقت نداشت. هیچ اقدام مسلحانه ای نیز انجام نداده بود، به سپاهیان خلیفه نیز حمله نکرده بود. لذا قطعاً عنوان باغی بر او صدق نمی کند. حسین تجاوز کار نبود، این حاکمیت بود که علیه او تعرض آغاز کرد. سپاهیان اموی فیه باغیه محسوب می شدند، بر اساس ضوابط مسلم دینی یزید قطعاً باغی بود. در واقع حاکمیت اموی مخالف را تحمل نمی کرد. لذا بلافاصله عدم بیعت را به خروج تعبیر می کند و از اطاعت نکردن بغی نتیجه می گیرد و بر مخالف یورش می برد.

تأمل در آیه نشان می دهد که در قرآن کریم صریحاً از اقدام حاکمیت با مخالفانش نیز می شود. انگار خداوند تبارک و تعالی با حکمت بالغه خود پیش بینی کرده است که اکثر اوقات در جوامع بشری حکومت های ناحق نیست، تنها بحث از قسط و عدل است و عدم تجاوز. با کسی که او را مخالف امر خدا می دانید می جنگید تا امر خدا رعایت شود بیش از این هم دیگر اجازه نداده است. اما مهمتر از این، ممکن است عنوان دیگری هم ذکر شود اما آیا این عنوان بر حسین بن علی (ع) صدق می کند؟ آبی حسین بن علی (ع) "محارب" است؟

۵- جرم محاربه و نا امنی مسلحانه

محارب هم یک لغت قرآنی است. آیا کسی که علیه حاکمیت اقدام بکند می توان او را محارب دانست؟ محارب کیست؟ محارب کسی است که علیه امنیت مردم (نه حکومت) به شکل مسلحانه اقدام کند، نوعاً به راهزنان به زبان امروز، "تروریست ها" دزد های سرگردنه محارب می گویند.

"انما جزاء الذین یحاربون و رسولہ و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا و یصلبوا او تقطع یدیهیم و ارجلهیم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم جزای فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تلوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم" (سوره مائده، آیات ۳۳ و ۳۴) جزای کسانی که با خدا و رسول او می جنگند و کوشش می کنند که در زمین فساد کنند، این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست و پایشان بر خلاف هم قطع شود، یا اینکه تبعید شوند. این امور کیفر گناهشان در دنیا است و در آخرت هم عذاب الیم در انتظارشان خواهد بود. مگر اینکه قبل از اینکه شما بر آنها قدرت پیدا کرده باشید، این ها توبه کرده باشند.

محارب کیست؟ "حد" مجازات شرعی کسی است که افعال ناشایست اخلاقی یا سرقت یا شرب خمر ... انجام می دهد و یکی از حدود شرعی هم محاربه است، چه کسی محارب است؟ قرآن می فرماید، کسی که به جنگ خدا و رسول برخیزد، مراد از جنگ خدا و رسول چیست؟ در این امر علمای دینی اتفاق دارند که بالاترین دست آورد یک جامعه دینی "امنیت" است، جامعه ای که جامعه امن نباشد، جامعه دینی نیست در جامعه دینی، چه صالح چه فاسد کار خود را انجام می دهد. آنکه مؤمن است به مقتضای ایمان خود عمل می کند، آنکه فاسد است نیز در پی شهوترانی و لذات دنیوی می رود. جامعه تحت ولایت خدا و رسول امنیت دارد کسی که امنیت این جامعه را بر هم می زند فی الواقع به جنگ خدا و رسول رفته است. محاربه با خدا و رسول یعنی کسانی که سلب امنیت از جامعه می کنند، به هر تفسیری را که مراجعه کنیم همانند میزان و مجمع البیان، از تفاسیر فریقین در تفسیر آیه محاربه سلب امنیت از جامعه را به جنگ خدا و رسول تفسیر می کنند.

اما مفسد فی الارض کیست؟ آیا کسی که حکومت او را نمی پسندد و وجودش را بر نمی تابد و او را موی دماغ خود می بیند مفسد فی الارض است؟ قرآن با تعبیر کسانی که سعی می کنند زمین را فاسد کنند به مفسد فی الارض اشاره دارد. سعی در فساد زمین یعنی چه؟ باز می بینیم مفسران در این زمینه توضیح داده اند "یسعون فی الارض فساداً" معلوم است ما که در آسمان نیستیم که فساد کنیم هر کار می کنیم چه خوب چه بد بر روی زمین انجام می دهیم پس، فساد در زمین یعنی اینکه زمین را از صلاحیت مسکن و مأوی بودن می اندازند. لذا مفسرین ذکر کرده اند که سالب امنیت جامعه مفسد فی الارض است. مفسد فی الارض یعنی کسی که امنیت را از جامعه بر

می دارد. لذا آیه نقرموده است، "الذین یحاربون الله رسولہ والذین یسعون فی الارض فساداً"، بلکه فرموده است. "انما جزاء الذین یحاربون الله و رسولہ و یسعون فی الارض فساداً" یعنی یک "الذین" بر سر هر دو عبارت محاربه و افساد در زمین آمده است یعنی کسانی که به جنگ خدا و رسول می روند و سعی در فساد کردن زمین دارند. این دو تا قید برای یک امر است و هر دو به سلب امنیت برمی گردد. هر کسی که امنیت

جامعه را بر هم زند، او محارب و مفسد فی الارض است. یعنی این دو، عنوان برای یک جرم است، سلب امنیت مردم با زور فقهایی فریقین در این مطلب اتفاق نظر دارند. ذیل این آیه هم روایاتی از ائمه اطهار (ع) رسیده که محارب را معنی کرده اند، کوشش کنیم که از ضوابط دینی مانع عدول نکنیم. محارب کیست؟ مناسب است در اینجا مطلبی از تحریرالوسیله مرحوم امام خمینی نقل کنیم. ایشان محارب را تعریف کرده اند، این تعریفی هم که ایشان کرده اند، موافق اکثر فقهایی ماست: "محارب کسی است که برای ترساندن مردم یا برای افساد در زمین اسلحه بکشد. پس اولین ویژگی محارب این است: محارب "مسلم" است. این قیله، قید اجتماعی امامیه است. اگر کسی بدون سلاح و زور و ارعاب هر کاری در جامعه بکند او محارب نیست. محارب کسی است که مسلحانه به سلب امنیت جامعه اقدام کند. کسی که با زور و سلاح بخواهد مردم را بترساند، از آنها چیزی بزد، غارت کند. این می شود محارب. برعکس باغی، باغی تشکیلات داشت، اما محارب می تواند یک نفر باشد ممکن است گروهی باشد. باغی علیه حاکمیت اقدام می کرد. محارب علیه مردم اقدام می کند. باغی می گوید من می خواهم تو زمامدار نباشی، او حاکم باشد. اما محارب اصلاً کاری به مسایل سیاسی ندارد. مال می خواهد، می خواهد با زور و ارعاب پول به دست آورد ممکن است در این راه آدم هم بکشد. بنابراین چهار مجازات شدید در این آیه پیش بینی شده است. قتل و به دار کشیده شدن و قطع دست و پا و تبعید (هر یک برای یکی از اقسام محاربه نسبت به شدت و ضعف افعال انجام شده با تشخیص قاضی).

حال سخن در این است آیا حسین بن علی (ع) از دید حاکمیت می تواند محارب باشد خواهیم گفت نه قطعاً چنین نیست. اصولاً به یک مخلف سیاسی نمی توان محارب قرآنی اطلاق کرد. به لحاظ ضوابط فقهی و قرآنی به هیچ عنوان به برانداز نمی توان اطلاق محارب کرد. چون محارب دزد سرگردنه است، تروریست و راهزن مسلح است. اما فردی که مخالف سیاسی است لزوماً محارب نخواهد بود. بنابراین اگر فردی با حاکمیت حق یا باطل مخالفت کند اگر دست به سلاح نبرد باشد نه باغی است و نه محارب. اگر تشکیلات داشت صاحب نظر نظامی خارج از سلطه حاکمیت بود و بنا بر یک تئوری سیاسی اقدام می کرد باغی خواهد بود. در فقه امامیه، ضمناً بغی صرفاً در مورد امام معصوم ذکر شده است لذا شما در تحریرالوسیله و در دیگر کتاب های فقهی حکم بغی در زمان غیبت امام معصوم را پیدا نخواهید کرد، یعنی علاوه بر شرایط سه گانه پیش گفته، تحقق بغی شرط چهارمی نیز دارد، قیام علیه امام معصوم

باز

(ع)، اما قیام علیه حکومت دینی در عصر غیبت به عنوان بغی در فقه امامیه به رسمیت شناخته نشده است.

۶- حقیقت مخالفت سیاسی

مخالفت سیاسی که به گونه مسالمت‌آمیز به حاکمیت، شخص حاکم یا مشی حکومت انتقاد می‌کند، و اصولاً چون دست به سلاح نبرده است اصلاً جرمی مرتکب نشده تا در مجازات محاربه یا بغی او بحث شود. قصاص قبل از جنایت شرعاً ممنوع است.

قصد براندازی نه جرم است، نه محاربه و بغی. آری زمانی که خوارج نهروانی قیام مسلحانه علیه حکومت علوی آغاز کردند آنگاه علی مردانه به مقابله با آنان پرداخت و براساس ضوابط مسلم اسلامی آنان را به سزای عمل ننگیشان رسانید.

جالب اینجاست که رییس محترم قوه قضاییه قبل از ریاستش در مقاله‌ای به نام "محارب کیست و محاربه چیست؟" (فصلنامه فقه اهل بیت (ع) زمستان ۷۶ و بهار ۷۷) به صراحت اثبات کرده است که اگر کسی یا قلم یا زبان و مانند آن جامعه را فاسد کند محارب محسوب نمی‌شود و محارب منحصرأ کسی است که با سلاح امنیت جامعه را برهم بزند. یعنی مطابق ضوابط فقهی که قاضی القضاات هم به آن معتقد است افرادی که با زبان یا قلم مخالفتی با حاکمیت انجام بدهند، اینها مصداق محارب قرآنی و فقهی محسوب نمی‌شوند. اولین نکته حکومت دینی پابندی به ضوابط دینی است. براساس ضوابط مسلم دینی امام حسین (ع) نه محارب است نه باغی، بلکه مخالف سیاسی است که به قصد نهی از منکر با حاکمیت فاسد وقت بیعت نکرده و علیرغم اینکه نیت براندازی حکومت ظلم داشته اما فارغ از اجابت دعوت اهل کوفه هیچ اقدام مسلحانه‌ای علیه حکومت اموی آغاز نکرده بود و پس از اطلاع از نقض عهد کوفیان قصد مراجعت به سرزمینی خارج از سلطه حاکمیت ظالم داشت. لذا هیچکدام از مجازات‌هایی که برای محارب پیش‌بینی شده شامل حال او نمی‌شود اکنون می‌خواهم سؤال جدی‌تر را مطرح کنم اگر دو طایفه مؤمن یکی کار خود را نهی از منکر می‌داند و دیگری سرکوب او را نهی از منکر می‌داند چه باید کرد؟ حسین (ع) فعل خود را "نهی از منکر" می‌دانست. یزید بن معاویه سرکوب حسین بن علی (ع) را نهی از منکر می‌دانست چون وجود شخصیت محبوبی چون حسین را خار چشم حکومت سست بنیاد خود می‌دید ممکن است پاسخ دهند که "الفتح لمن غلب" هر کس که زورش بیشتر باشد حق با اوست آن زمان زور ظاهری یزید و عبیدالله و عمر سعد می‌چربید. آیا چنین است؟ قطعاً نه.

به راستی ما به لحاظ سیاسی مسأله‌ای داریم به نام افکار عمومی. اگر به لحاظ دینی بخواهیم سخن بگوییم که ضوابط عدل و قسط. اگر به تاریخ قائل باشیم: قضاوت تاریخ. توضیح و بسط مطلب نیاز به مجال دیگری دارد. به هر حال صرف اینکه حاکمیت خود را حق بداند، این ملاک حقیقت است. نیست. کدام حاکمیتی خود را حق نمی‌داند و به بطلان خود اعتراف می‌کند؟ دین به احتمال سوءاستفاده حکومت‌ها در مورد بغی کاملاً توجه داشته لذا به هیچ وجه مجازاتی همچون مجازات محارب تعیین نکرده در فقه ما بالاترین مجازات‌ها برای سلب کردن امنیت مردم به شیوه مسلحانه است. مراد از اسلحه و زور همان شمشیر و تفنگ و مانند آن است. مخالفت از طریق سخن گفتن و نوشتن دیگر طرق مسالمت‌آمیز مشمول شیوه مسلحانه نمی‌شود کلاً از آنجا حاکمیت‌ها خود را همواره بر حق می‌دانند. اگر حداقل حقوقی برای مخالفت سیاسی قائل نباشد برخوردی که با امثال حسین بن علی شد خواهیم بود لذا همیشه این سؤال را باید طرح کنیم: آیا حاکمیت‌ها حداقل حقوقی مخالف سیاسی را رعایت می‌کنند؟ اهل سنت کوش کرده‌بودند که توجیه کنند دستور قتل حسین بن علی (ع) را یزید صادر نکرد. این قدر قبح مسأله زیاد است که می‌خواهند خلیفه ننگین را از زیر بار چنین ننگی به در آورند لذا بالاتر آمدند موعی شده‌اند که عبیدالله هم این دستور ننگین را صادر نکرده است آن لشکریان در صحنه بودند که خودسرانه چنین کردند و عملاً آن جنایات را با امام حسین (ع) انجام دادند تنها به یک نمونه اشاره می‌کنم و می‌گذرم: امام محمد غزالی را همه شما می‌شناسید یکی از کسانی که در لعن بر یزید تردید کرده همین غزالی است. ذکر کرده است که ذکر مصایب حسین بن علی در مجالس مجاز نیست چون باعث تحریک افکار می‌شود و ذهن مردم علیه خلفا متشوش می‌گردد و بعد ذکر کرده است که آیا می‌توان یزید را لعن کرد یا نه و تردید کرده می‌گوید "قیه مافیة" گروهی می‌گوید یزید را باید لعن کرد مثل سبط بن جوزی، برخی دیگر می‌گویند که یزید خلیفه بوده و خلیفه آنچه که می‌کند برحق است. لذا حق نداریم او را لعن کنیم، گروهی هم می‌گویند یزید سلطان بود خلیفه بود، هم حق کرد، هم باطل کرد، "قیه مافیة" ما حق نداریم او را لعن کنیم و خلفا لعن کنیم غزالی خود قول سوم را می‌پذیرد. این فتوا متأسفانه در میان بسیاری از علمای اهل سنت جاری است، که توقف می‌کنند اما برخی از دانشمندان بصیر اهل سنت - که بتدریج بر شمارشان نیز افزوده می‌شود، فارغ از تعصبات مذهبی، عملاً "اللهم العن یزید بن معاویه" را ذکر کرده و تصریح کرده‌اند که او کسی بوده که آبروی دین را برد. بگذاریم و بگذریم.

۷- امام حسین (ع) و تکلیف نهی از منکر

حسین بن علی نه محارب بود، نه باغی، او یک ناراضی و مخالف سیاسی بود که به تکلیف دینی نهی از منکر عمل کرد. امام حسین (ع) در منزلگاهی نزدیک کربلا سخنی از رسول اکرم (ص) برای مردم نقل کرده که از درخشانتین فرمایشات ایشان در نهضت کربلاست: "ایها الناس ان رسول الله (ص) قال: من رآی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکتاً عهداً مخالفاً لسنه رسول الله (ص)، یعمل فی عبادة الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله". "آی مردم! من از زبان مبارک پیغمبر اسلام شنیدم کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده است، عهد الهی را نقض کرده است یا روش پیامبر خدا (ص) مخالفت کرده در بین بندگان خدا به گناه و ظلم عمل می‌کند، پس با کردار و گفتار علیه او تغییر کند، بر خداوند سزاوار است که او را به جایگاهش - جهنم - وارد کند." حلیت حرمت الهی مسأله کوچکی نیست، یعنی جامعه آنقدر منحرف شود که منکرات، معروف شمرده شوند و معروف منکر شمرده شود.

در جامعه دینی چهار مطلب است، که محترم‌ترین امور است، در جامعه‌ای که این چهار امر رعایت

نشود آن جامعه، جامعه دینی نیست. ولو اذان و مناسک و قرائت قرآن از سر و رویش ببارد. در این چهار مورد فقها فتوا به احتیاط داده‌اند. آن چهار امر عبارتند از: ۱. خون مسلمان. ۲. ناموس مسلمان. ۳. آبروی مسلمان. ۴. مال مسلمان. بلکه می‌توان گفت خون انسان، ناموس انسان، آبروی انسان، مال انسان. جامعه‌ای که در آن جان مردم ارزان است، در جامعه‌ای که حکومت آن چوب حراج بر آبروی مخالفان سیاسی‌اش زده است آن جامعه دینی نیست هرچند به تدریس و تشرع تظاهر کند. دینداری ضابطه دارد. والا بسیاری از سفاک‌ترین و ظالم‌ترین حکومت‌های جوامع دینی نیز سجاده به آب کشیده به عنوان جانشینی خدا بر زمین روی شیطان را سفید کرده‌اند. استحلال حرام‌های الهی و نقض پیمان الهی یعنی کشتن آدمیان بیگناه، یعنی ریختن آبروی مؤمنان به بهانه مخالفت با اوامر حاکمیت، یعنی هتک ناموس، یعنی غضب اموال مردم به بهانه‌های واهی.

پیامبر سنتش رحمت است. خدای ما با بسم‌الله الرحمن الرحیم قرآنمان را شروع کرده، لقب پیامبرمان هم رحمت‌العالین است، روش و منش دینی، منشی توأم با رحمت است، نه توأم با شقاوت.

در جامعه‌ای که حقوق شهروندان زیر پا گذاشته می‌شود، به مردم ظلم می‌شود، گناه و تجاوز جریان دارد، از دین خبری نیست. بزرگترین و شاخص‌ترین علامت یک جامعه دینی استقرار عدالت در آن است. حاکمیتی که به گناه و ظلم خو کرده حق ندارد خود را دینی معرفی کند. اما افسوس و صد افسوس که حکام همواره اعمال تجاوزکارانه و خلاف شرع خود را در لعابی از دین عرضه می‌کنند.

امام حسین (ع) پس از نقل کلام پیامبر (ص) چنین ادامه می‌دهد: "علی و ان هوءا لا قدرلهموا طاعة للشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهار الفساد و ابطال الحدود استأثروا بالقیة و اهلوا حرام الله و حرموا حلاله. آنگاه باشید که اینان طاعت شیطان را پذیرفته‌اند و اطاعت خدای رحمان را ترک کرده‌اند، آشکارا فساد می‌کنند حدود الهی را ترک کرده‌اند، اموال بیت‌المال را بخود اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال کرده‌اند و حلال الهی را حرام و ممنوع نموده‌اند." اشاره کردیم که مهم‌ترین محرمات الهی جان و ناموس و آبرو و مال مردم است.

امام حسین (ع) در کربلا این خطبه را در هشدار به جامع اسلامی در طول تاریخ می‌خواند "الا ترون ان الحق لا یعمل به وان الباطل لا یتنهی عنه" "آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود" "ییرغب المؤمن فی لقاء الله" تا اینکه مؤمن وقتی این امور را می‌بیند رغبت می‌کند که بمیرد و به لقاء خدا نایل شود "قانی لاری الموت الا سعادة و الجاه مع الظالمین الا برها" من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی را جز نکبت و ننگ نمی‌شمارم. "الانس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتم یحو طونه ملرت به معایشهم و اذا محصوا بالبلایة قل الدیانون جمله بسیار تلخ و گزنده‌ایست. "مردم بندگان دنیابند و دین لقلقه زانسان است. آن را می‌چرخاند تا زندگی و معیشتشان بچرخد وقتی که آرموده شدند دینداران بسیار اندکند. "سیدالشهداء دین ابراری، استفاده از دین برای رسیدن به دنیا را شدیداً مذمت می‌کند آنان که از دین نربان ساخته‌اند تا به قدرت دنیایی برسند، تسبیح به دست می‌گیرند، ظاهر دینی درست می‌کنند تا چرب و شیرین دنیا را داشته باشند، وقتی که آرموده شدند دینداران بسیار اندکند. تمحیص شد دینداران موفق در آزمون الهی بسیار اندکند.

به یاد داشته باشیم که همیشه حرکت‌های اجتماعی مؤثر موانعی را فرا راه خود خواهند داشت. جریان‌هایی که منافعتشان در خطر افتاده با تمام توان برای سرکوب آن جنبش اصلاحی اقدام خواهند کرد و صالحان و مصلحان و اصلاح‌طلبان را تحت فشار قرار خواهند داد. در چنین شرایطی تعلیم قرآنی به ما می‌آموزد که می‌باید یکدیگر را به حق و صبر سفارش کنیم. همچنان که در سوره مبارکه عصر می‌خوانیم "والعصر، ان الانسان لفی خسر، الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر" ایمان، عمل صالح، توصیه به حق، و توصیه به استقامت و صبر. می‌باید همچون سیدالشهداء بر حق استقامت و صبر کرد. ارزش زندگی در پایداری بر محور حق است و فارغ از آن هیچ است هیچ.

مخالفت سیاسی که به گونه مسالمت‌آمیز به حاکمیت، شخص حاکم یا مشی حکومت انتقاد می‌کند، و اصولاً چون دست به سلاح نبرده است اصلاً جرمی مرتکب نشده تا در مجازات محاربه یا بغی او بحث شود

در جامعه دینی چهار مطلب است، که محترم‌ترین امور است، در جامعه‌ای که این چهار امر رعایت نشود آن جامعه، جامعه دینی نیست. ولو اذان و مناسک و قرائت قرآن از سر و رویش ببارد.

در این چهار مورد فقها فتوا به احتیاط داده‌اند. آن چهار امر عبارتند از: ۱. خون مسلمان. ۲. ناموس مسلمان. ۳. آبروی مسلمان. ۴. مال مسلمان. بلکه می‌توان گفت خون انسان، ناموس انسان، آبروی انسان، مال انسان

